

امکان سنجی ارجاع تراحم امثالی به تعارض ادله

امیرحسین غضنفری

طلبه سطح سه حوزه علمیه قم

almontazeralmahdi@gmail.com

چکیده:

علماء علم اصول برای حل مشکل تنافی میان ادله از دو بحث یعنی تعارض و تراحم سخن به میان آورده اند. در نگاه مشهور اصولیان بحث تعارض به بررسی تنافی در مرحله جعل احکام پرداخته و تراحم نیز در بردارنده حل تنافی در مرحله امثال در فرض عدم وجود هیچ مشکلی در ناحیه جعل می باشد. بنابراین از نگاه آنان دایره مباحث مطرح شده در ذیل این دو عنوان به طور کامل از یکدیگر جدا می باشد. اما به نظر می رسد که بحث از تراحم نیز در حقیقت به همان بحث تعارض بازگشت دارد، چرا که در تراحم نیز تنافی ادله در مقام جعل بوده و البته در این حالت نیز به مانند بحث تعارض، تنافی به عالم امثال سرایت می کند. لازم به ذکر است که عده ای این بحث را مترتب بر بحث از انحلال خطاب در ناحیه جعل یا امثال، دانسته اند. از رو در این نوشتار با روش تحلیلی-کتابخانه ای پس از تبیین مراد از تعارض و تراحم، به نحوه تأثیر گذاری مبنای مذکور در موضوع نوشتار و نقد آن پرداخته و در نهایت نیز برای اثبات ادعا به نقد تفاوت های گذارده شده میان تعارض و تراحم پرداخته ایم.

کلید واژه‌ها: تعارض ادله، تراحم امثالی، مرحله جعل، مرحله امثال.

از مهمترین مباحث موجود در علم اصول بحث از تعارض میان ادله است،^۱ این بحث به نوعی قدیمی ترین بحث از مباحث اصولی نیز به شمار رفته و سابقه آن به زمان معصومین علیهم السلام می‌رسد.^۲ با توسعه مباحث اصولی، بحث از تنافی ادله که معمولاً آخرین عنوان از عناوین کتب اصولی را تشکیل می‌دهد، در غالب دو عنوان مورد بررسی قرار گرفته است؛ تعارض و تراحم.^۳ تفاوت گذاری میان تعارض و تراحم به تصریح برخی از اصولیان از مسائل پیچیده این علم است،^۴ اما معمول علماء اصول بیان داشته اند که بحث از تعارض ناظر به تنافی ادله در مقام جعل و صدور از ناحیه شارع مقدس می‌باشد.^۵ به بیان دیگر بحث از تعارض ناظر به تنافی در مبداء احکام است.^۶ به این معنا که دو دلیل ذاتا یا عرضا، در همه مصادیق یا در بعضی مصادیق یکدیگر را تکذیب کرده و اساسا امکان صدور هر دو آنها از حکیم وجود نخواهد داشت. مثلا میان دو خطاب «تمام علماء را اکرام کن» و «هیچ عالمی را اکرام نکن» در همه مصادیق تعارض بر قرار است به گونه ای که خطاب اول حکم به وجوب اکرام همه علماء داده، اما خطاب دوم حرمت اکرام آنها را بیان می‌کند. گاهی نیز دو دلیل متعارض صرفا در بعضی از مصادیق تعارض دارند مثلا دو خطاب «همه علماء را اکرام کن» و خطاب «هیچ فاسقی را اکرام نکن» صرفا در «عالم فاسق» متعارض می‌باشند، زیرا به مقتضای اطلاق این دو خطاب در ماده اجتماع، یعنی «عالم فاسق» این دو خطاب متعارض خواهند بود. در لسان اصولیان از این حالت به تعارض عام و خاص من وجه تعبیر می‌شود.^۷ جدای از این موارد گاهی نفس دو خطاب بدون ملاحظه عامل بیرونی متعارض هستند مانند مثال های مذکور، اما گاهی نفس دو خطاب هیچ گونه تعارضی با یکدیگر ندارند، و صرفا عامل بیرونی است که باعث به وجود آمدن تعارض میان آنها شده است، مثلا دو خطاب «واجب است در ظهر روز جمعه، نماز ظهر بخوانی» با خطاب «واجب است در ظهر روز جمعه نماز جمعه بخوانی» به خودی خود تعارضی ندارند اما وقتی یک دلیل دیگر ضمیمه شود که در ظهر روز جمعه صرفا یک نماز واجب است، در این حالت به واسطه این دلیل خارجی بین آن دو خطاب تعارض ایجاد می‌شود.^۸ تمام این موارد در علم اصول داخل بحث تعارض هستند. البته در علم اصول در باب تعارض مواردی تحت عنوان تعارض غیر مستقر نیز مورد بحث واقع گردیده اند که با توجه به اینکه در آن موارد به ادعای اصولیان در حقیقت تعارضی نیست^۹ و مراجعه به قواعد فهم عرفی در فهم متون، مشکل از اساس مندفع می‌شود، در این نوشتار به آنها اشاره ای نمی‌کنیم.

در لسان اصولیان بحث از تراحم ناشی از تنافی ادله در مقام جعل نیست، بلکه تنافی و عدم امکان جمع میان دو دلیل صرفا در مقام امتثال رخ داده است.^{۱۰} به تصریح برخی از اصولیان دو دلیل متراحم در مرحله جعل کمال همبستگی و ملائمت را با یکدیگر دارند.^{۱۱} مثلا دو خطاب «واجب است مسجد را از نجاست پاک کنی» و خطاب «واجب است نماز صبح بخوانی» به خودی خود هیچ گونه تنافی با یکدیگر ندارند و در بسیاری از حالات قابل جمع می‌باشند اما در حالتی که مسجد آغشته به نجاست باشد و مکلف قصد اقامه نماز در مسجد را داشته باشد، این دو خطاب هر یک از او طلبی غیر از طلب خطاب دیگر دارند؛ خطاب اول از او می‌خواهد که نجاست را از مسجد از بین برده و مسجد را تطهیر کند و خطاب دوم نیز از او می‌خواهد که نماز بخواند، حال با

۱ نانینی، فوائد الأصول، ۶۹۹/۴

۲ ر.ک: علم الهدی، «سیر تاریخی حجیت خیر واحد در اصول فقه شیعه»، ۱۲۲

۳ حکیم، الأصول العامة فی الفقه المقارن، ۳۵۰؛ ۳۵۳.

۴ مظفر، اصول الفقه، ۳۸۴/۲

۵ بجنوردی، منتهی الأصول، ۷۱۵/۲

۶ روحانی، زبدة الأصول، ۲۵۶/۶

۷ سبحانی، إرشاد العقول، ۴۱۰/۴

۸ میلانی، تحقیق الأصول، ۳۲۸/۲

۹ خراسانی، کفایة الأصول، ۴۳۷

۱۰ خوئی، دراسات فی علم الأصول، ۶/۲

۱۱ سبحانی، إرشاد العقول، ۱۹۲/۲

توجه به اینکه انجام دادن این دو فعل در یک زمان ممکن نیست، در این حالت تنافی در مقام امتثال برای مکلف ایجاد شده است، اما این دو حکم در مقام جعل هیچ گونه تنافی با هم ندارند. یا مثلاً اگر مولی به عبد خود بگوید که «هر کسی که در حال غرق شدن است را نجات بده» در این حالت اگر یک نفر در حال غرق شدن باشد بر مکلف واجب است که او را نجات دهد و خطاب مولی خود را امتثال نماید، همچنین اگر در عالم خارج دو نفر در حال غرق شدن باشند در این حالت نیز مولی از عبد خود نجات هر دو را طلب کرده است زیرا حکم به تعدد موضوع خود، متعدد می شود.^{۱۲} اما مکلف در بعضی موارد به جهتی مانند عجز صرفاً می تواند یکی از این دو نفر را نجات دهد، در این حالت در مقام امتثال مکلف امکان جمع بین دو حکم را ندارد، در حالی که در مقام جعل، حکم وجوب نجات دادن غریق اول، هیچ تنافی با حکم وجوب نجات دادن غریق دوم ندارد، بلکه صرفاً در مقام امتثال جمع میان این دو حکم ممکن نمی باشد. با این توضیحات مراد از تعارض ادله و تراحم امتثالی روشن گردید.

ما در این نوشتار در صدد اثبات امکان ارجاع تراحم امتثالی به تعارض ادله هستیم، از این رو ابتدا به توضیح تفصیلی مراد از تعارض و تراحم امتثالی پرداخته و مبانی مؤثر در ادعای خود را مورد بررسی قرار می دهیم. سپس فرق هایی که در کلمات اصولیان میان این دو اصطلاح گذاشته شده است را مورد بررسی و نقد قرار داده و در ادامه به اثبات قول مختار می پردازیم.

تاکنون در این زمینه نوشتاری مستقل، منتشر نگردیده است، و به نوعی این ادعا یعنی ارجاع تراحم امتثالی به تعارض ادله، ادعائی نو و تازه می باشد. البته در لابه لای کلمات برخی از اصولیان اشاراتی به این بحث صورت گرفته است که ما نیز در ضمن مطالب آنها را ذکر خواهیم نمود، اما نوشتاری مستقل که در بردارنده بررسی این موضوع باشد، وجود ندارد. صرفاً مقاله ای با عنوان «تبیین نظام اصولی شهید صدر در تعارض انگاری تراحم امتثالی» در این زمینه یافت شد،^{۱۳} که به بررسی تبیین نظریه شهید صدر در فرق میان تراحم و تعارض پرداخته است و به نوعی به محل بحث ما مرتبط است، اما تمامی جوانب مورد بحث را مورد بررسی قرار نداده است.

تعارض

تعارض از ماده «عرض» و در لغت به معنای اظهار می باشد.^{۱۴} در اصطلاح تعاریف مختلفی برای تعارض ارائه شده است؛ گاه تعارض را به تنافی مدلول دو دلیل نسبت داده اند،^{۱۵} گاه به تنافی نفس دو دلیل^{۱۶} و گاهی نیز به تنافی دو دلیل به لحاظ مدلول.^{۱۷} اما در هر صورت این تنافی را ناظر به مرحله جعل احکام دانسته اند.^{۱۸} اساساً شهید صدر از همین تعریف مشهور این نکته را برگرفته است که مسئله تعارض صرفاً در بردارنده حل مشکل جعل در ناحیه احکام شرعی بوده است،^{۱۹} و حل مشکل در مرحله مجعول و امتثال را غیر مرتبط به تعارض دانسته است.^{۲۰} به این معنا که اگر دو خطاب از ناحیه جعل با یکدیگر تنافی نداشته باشند اما فعلیت هر دو حکم ممکن نباشد، متعارض نخواهند بود. مثل اینکه بین امر به وضو با امر به تیمم در ناحیه جعل هیچ گونه تنافی وجود ندارد، اما در ناحیه فعلیت این دو حکم قابلیت اجتماع ندارند، چرا که فعلیت یکی مقید به عدم امکان دیگری است، مثلاً فعلیت تیمم مقید به عدم امکان وضو گرفتن است. همچنین به تصریح شهید صدر تنافی در امتثال نیز ربطی به باب تعارض ندارد، به این معنی که گاهی تنافی بین دو حکم نه در مرحله جعل تصویر می شود و نه مرحله مجعول، بلکه صرفاً در ناحیه امتثال امکان جمع

۱۲ خونی، الهدایة فی الاصول، ۳۲۵/۴

۱۳ چوبداری، فروتن، محمد پور، «تبیین نظام اندیشه اصولی شهید صدر در تعارض انگاری تراحم امتثالی»، ص ۱۳۹.

۱۴ جوهری، الصحاح، ۱۰۸۲/۳

۱۵ انصاری، فرائد الاصول، ۱۱/۴

۱۶ خراسانی، کفایة الاصول، ۴۳۷

۱۷ خراسانی، فوائد الاصول، ۱۰۱

۱۸ ر.ک: شاهرودی، نتایج الأفكار فی الاصول، ۵۷/۲

۱۹ صدر، دروس فی علم الاصول، ۵۲۹/۳

۲۰ فیاض، شرح الحلقة الثالثة، ۱۰/۶

بین دو حکم وجود ندارد، مثلاً اگر دو حکم داشته باشیم با این مفاد که «نماز واجب است» و «ازاله نجاست از مسجد واجب است»، این دو حکم در ناحیه جعل هیچ تنافی با یکدیگر ندارند، چرا که اساساً فرض تنافی و تعارض در صورت اتحاد موضوع و سایر وحدت‌هایی که در تحقق تناقض یا تضاد شرط است،^{۲۱} محقق می‌شود اما در این دو حکم اساساً موضوع واحد وجود ندارد. همچنین در ناحیه فعلیت نیز این دو حکم طبق مبنای قبول ترتب تنافی ندارند، زیرا اگر مکلفی قصد ترک حکم اهم را داشته باشد یا فعل اهم را ترک نماید، در این حالت هر دو حکم فعلی شده و مشکلی از این ناحیه نخواهد داشت. بنابراین تنافی صرفاً در ناحیه امثال و عدم وجود قدرت مکلف بر امثال هر دو حکم می‌باشد،^{۲۲} زیرا به وضوح مشخص است که مکلف در چند دقیقه مانده به اتمام وقت اداء نماز یا باید نماز را اقامه کند و یا ازاله نجاست از مسجد نماید و جمع بین این دو فعل ممکن است، البته اینکه فرض تنافی در امثال صرفاً به همین حدود محدود است یا اینکه از ابتدا وقت نماز نیز این تنافی وجود دارد، بحثی است که باید در موضع خود مورد بررسی قرار گیرد،^{۲۳} اما در هر صورت در مثال مذکور تنافی در عالم امثال تحقق یافت. در هر صورت آنچه از تعاریف اصولیان روشن است، این است که آنان تعارض را صرفاً به تنافی در ناحیه جعل تفسیر کرده‌اند و برخی نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند. از کلمات خود شیخ انصاری که به صورت مستقل به بحث از تراحم نپرداخته است نیز، این مطلب یعنی فرق میان این دو عنوان و وجود تنافی در مرحله جعل در بین دو دلیل متعارض قابل استفاده است.^{۲۴} هر چند که در تقریرات درس او در بحث قول به تخییر میان اخبار متعارض و مقایسه آن با متزاحمین، امکان ارجاع اخبار متعارض به تراحم قابل استفاده است،^{۲۵} اما تصریحی در کلمات او وجود ندارد. محقق نائینی نیز تعارض را به تنافی در ناحیه جعل و ثبوت دانسته به نحوی که موجب اجتماع اراده و کراهت در نفس آمر و یا تکلیف به ما لا یطاق شود. او تصریح کرده است به اینکه در تعارض صرفاً مشکل در ناحیه جعل بوده و هیچ ربطی به عالم امثال ندارد.^{۲۶} محقق خوئی نیز تعارض را به مقام جعل و حکایت از واقع دانسته است، به گونه‌ای که صدق یک دلیل مستزم کذب دیگری باشد،^{۲۷} هر چند که امکان اجتماع هر دو دلیل بر کذب محال نیست، زیرا که رابطه بین متعارضین همیشه تناقض نیست که از صدق یکی کذب دیگری و از کذب یکی، صدق دیگری استفاده شود، بلکه گاهی رابطه میان متعارضین تضاد است و اجتماع هر دو آنها بر کذب ممکن می‌باشد. از کلمات میرزای قمی نیز این مطلب قابل استفاده است،^{۲۸} همچنین صاحب فصول نیز به این مطلب اشاره کرده است.^{۲۹}

همچنین باید دقت شود که اساساً به تصریح برخی از اصولیان گاهی میان دو دلیل متعارض در عالم امثال هیچ تنافی وجود ندارد،^{۳۰} مانند جایی که دلیلی بر استحباب امری قائم شده و دلیل دیگر بر وجوب یا اباحه آن، چرا که در عالم امثال دو حکم قابل اجتماع بوده و بین آنها هیچ گونه تنافی بر قرار نمی‌باشد، البته گاهی نیز در عالم امثال نیز بین دو دلیل متعارض تنافی وجود دارد، مانند جایی که دلیلی دال بر وجوب و دلیل دیگر دال بر حرمت امری می‌باشند.^{۳۱} اما در همه این حالات تنافی و عدم امکان جمع

۲۱ سبزواری، شرح منظومه، ۲۶۶/۱

۲۲ شاهرودی، آرائینافی اصول الفقه، ۲۱۰/۳

۲۳ سبحانی، المحصول فی علم الأصول، ۴۳/۲

۲۴ انصاری، فوائد الأصول، ۵۲/۴

۲۵ ر.ک: انصاری، مطارح الأنظار، ۵۳۴/۴

۲۶ نائینی، فوائد الأصول، ۳۱۷/۱

۲۷ خوئی، مصباح الأصول، ۶۱/۲

۲۸ میرزای قمی، قوانین الأصول، ۵۸۰/۴

۲۹ حائری اصفهانی، الفصول الغرویه، ۴۳۵

۳۰ سبحانی، ارشاد العقول، ۳۷/۲

۳۱ سبحانی، ارشاد العقول، ۳۷/۲

در ناحیه جعل حکم وجود دارد، و اگر تنافی به مرحله امثال نیز سرایت کرده باشد، ناشی از تنافی موجود در مرحله جعل می باشد. بنابراین مقوم تعارض صرف تنافی در عالم جعل بوده و وجود یا عدم تنافی در عالم امثال دخیلی در شکل گیری آن ندارد.

تراحم

تراحم در لغت از «زحم» به معنی شلوغی و ازدحام آمده است،^{۳۲} در اصطلاح اصولیان تراحم سه کاربرد مهم دارد؛ تراحم ملاکی، تراحم حفظی و تراحم امثالی.

تراحم ملاکی

تراحم ملاکی در حقیقت به عالم قبل از تشریح احکام ارتباط داشته و به معنی اجتماع ملاکات احکام متعدد قبل از جعل حکم می باشد. از آنجا که در نگاه امامیه جعل احکام تابع مصالح و مفاسد است و یکی از مراحل جعل حکم شرعی ملاحظه ملاک در آن است،^{۳۳} این تراحم به مولی در مرحله قبل از جعل احکام ارتباط دارد.^{۳۴} از این نوع از تراحم طبق برخی از مبانی در باب اجتماع امر و نهی سخن به میان آورده می شود، محقق خراسانی تصریح کرده است که مسئله اجتماع وقتی رخ می دهد که ملاک حکم هم در ناحیه امر و هم در ناحیه نهی وجود داشته باشد،^{۳۵} اما چون خود او قائل به امتناع است در ماده اجتماع صرفا باید یک حکم را مقدم نماید، بنابراین مولی در این حالت حکمی که از لحاظ ملاک اقوی می باشد را بر حکم دیگر مقدم می کند، این تقدیم مولی بر پایه تراحم بین ملاکات احکام بوده و نتیجه آن تقدیم حکم اهم می باشد.^{۳۶} این نوع از تراحم، ارتباطی به محل بحث ما در این نوشتار ندارد.^{۳۷} البته به نظر می توان با دخیل کردن نکاتی در محل بحث، بحث از تراحم ملاکی را به عنوان بحث ریشه ای در محل بحث نیز دخیل دانست.

تراحم حفظی

مدون کردن تراحم حفظی از ابتکارات شهید صدر بوده و به نوعی در پاسخ به شبهات ابن قبه در تنافی بین حکم واقعی و ظاهری ایجاد شده است، در حقیقت طبق بیان شهید صدر مولی در هنگامی که توان حفظ احکام واقعی را به جهاتی ندارد، بر خود لازم می بیند که تا حدی که ممکن است ملاکات واقع را حفظ نماید، در این حالت به جهت اینکه مکلف دسترسی به حکم واقعی که حافظ ملاکات واقعی است را ندارد و آن حکم برای او مشکوک است، شارع مقدس برای رفع حیرت عملی مکلف و با هدف حفظ ملاکات احکام واقعی تا حد امکان، احکام ظاهری را جعل کرده است. بنابراین با توجه به تفسیر پیش رو در حقیقت در این حالت تراحم در میان ملاکات احکام واقعی است که هر یک مستدعی جعل حکم ظاهری موافق با خود هستند اما شارع مقدس از تمام این ملاکات

۳۲ فراهیدی، کتاب العین، ۱۶۶/۳

۳۳ صدر، دروس فی علم الاصول، ۱۷۶/۲

۳۴ سبحانی، المحصول، ۴۰۸/۴

۳۵ خراسانی، کفایة الاصول، ۱۵۴

۳۶ خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۵؛ ۱۷۵

۳۷ ر.ک: خونی، مصباح الاصول، ۵۳/۲

حکم ظاهری را مطابق با ملاکی جعل می کند که حفظ واقع را در آن می بیند. از آنجا که محل بحث ما ارتباطی با این نوع از تراحم ندارد، توضیح بیشتر این مبنا را به محل بحث خود واگذار می کنیم.^{۳۸}

تراحم امثالی

تراحم امثالی در حقیقت دربردارنده بحث از تنافی احکام در مرتبه امثال است، چرا که احکام شرعی طبق دیدگاه مشهور اصولیان بر نهج قضیه حقیقیه جعل شده اند و موضوع آنها به نحو مقدر الوجود در نظر گرفته شده است.^{۳۹} بنابراین هر چند احکام در ناحیه جعل هیچ تنافی با یکدیگر نداشته باشند، اما ممکن است در مرحله تطبیق و امثال در بعضی مصادیق با یکدیگر تنافی داشته باشند،^{۴۰} از این رو باب تراحم برای حل این مشکل ایجاد شده است.^{۴۱}

به عنوان مثال حکم وجوب ازاله نجاست از مسجد و حکم وجوب اقامه نماز، در ناحیه جعل هیچ گونه مشکلی با یکدیگر ندارند، و هر دو دارای ملاک خود می باشند.^{۴۲} در ناحیه فعلیت نیز این دو حکم تنافی با یکدیگر ندارند، چرا که هر حکمی به محض تحقق خارجی موضوعش فعلی می شود و تحقق خارجی موضوع این دو حکم با یکدیگر متنافی نیستند.^{۴۳} اما در ناحیه امثال، این دو حکم در برخی مصادیق قابلیت اجتماع ندارند چرا که اطلاق حکم وجوب اقامه نماز، مکلف را مختار بین اقامه نماز در بین زمان وجوب تا زمان قضاء نماز کرده است و مکلف عقلاً مختار است که نماز را بین این دو زمان در هر زمانی که خواست بخواند، از طرفی دیگر اگر مکلف به مسجد برود و نجاستی را در مسجد بیابد، باید به مقتضای حکم وجوب ازاله نجاست از مسجد، مسجد را تطهیر نماید، در این حالت اطلاق حکم وجوب اقامه نماز از مکلف طلب خواندن نماز را دارد و حکم وجوب ازاله نجاست نیز از او درخواست تطهیر مسجد را دارد، اما در عالم خارج جمع میان این دو حکم ممکن نیست، از این رو مکلف در مقام امثال، اگر چه در زمان پایانی وقت اداء نماز، امکان امثال هر دو حکم را ندارد، بنابراین در این حالت تنافی صرفاً در عالم امثال محقق می باشد. حتی اگر یک حکم نیز وجود داشته باشد که دارای موضوعات متعدد است و امثال همه آنها ممکن نیست، باز هم همین بحث مطرح می شود.

محقق خوئی به این مطلب تصریح کرده اند، ایشان فرموده اند که تنافی بین دو حکم متراحم صرفاً در ناحیه امثال و فعلیت است و علت تنافی نیز عدم وجود قدرت مکلف بر امثال هر دو حکم است و هیچ مشکل در ناحیه شارع و عالم جعل وجود ندارد.^{۴۴} محقق نائینی نیز بیان کرده اند که در تراحم تنافی صرفاً در مرحله فعلیت دو حکم به معنی تحقق موضوع خارجی دو حکم می باشد، یعنی بعد از تحقق خارجی موضوع دو حکم، تنافی به واسطه این مسئله ایجاد شده است.^{۴۵} در کلمات شیخ انساری نیز اشاراتی به این بحث شده،^{۴۶} اما او به صورت تفصیلی سخنی در این موضوع به میان نیاورده است.

۳۸ صدر، بحوث فی علم الاصول (۱۴۱۷)، ۷۸/۹

۳۹ ر.ک: نائینی، أجدد التقریرات، ۲۲۴/۱

۴۰ خمینی، تقریرات فی الاصول، ۳۵۷/۳

۴۱ سبحانی، الوسیط، ۱۸۷/۲

۴۲ درر الفوائد، حائری، ۶۴۸

۴۳ صدر، مباحث الاصول، ۲۶۹/۱

۴۴ خوئی، مصباح الاصول، ۵۴/۲

۴۵ نائینی، فوائد الاصول، ۳۱۷/۱

۴۶ انصاری، فوائد الاصول، ۵۲/۴

البته از کلمات برخی از اصولیان بر می آید که میان تراحم ملاکی و امثالی، تفاوتی قائل نمی باشند و هر دو عنوان را صرفاً به وجود ملاک در در متزاحمین معنا کرده اند، بدون اینکه مرحله ایجاد تنافی را مؤثر در صدق عنوان و احکام مترتب بر آن بدانند.^{۴۷}

بررسی مبنای انحلال حکم در ناحیه جعل

انحلال در ناحیه جعل نظریه است که از جانب برخی از اصولیان مطرح گردیده، به مقتضای این نظریه خطابات شرعی در ناحیه جعل به تعداد افراد موضوع خود منحل خواهند شد، در این حالت با اینکه شارع مقدس جعل خود را با عنوان عام و کلی ابراز کرده است، اما در حقیقت این عنوان کلی صرفاً عنوان مشیر بوده و خود این عنوان مورد جعل قرار نگرفته است، بلکه جعل در حقیقت بر روی تک تک افراد موضوع رفته و هر یک از این موضوعات دارای جعل مستقل خواهند بود.^{۴۸}

در مقابل این مبنا عده ای بیان داشته اند که در احکامی که دارای مصادیق متعدد هستند، انحلال در ناحیه جعل وجود ندارد و جعل شارع واحد می باشد. به تصریح قائلین به این مبنا حکم شارع با اینکه واحد است اما به حکم عقل و عقلاء همین حکم واحد بر جمیع مصادیق خود حجت خواهد بود، بنابراین انحلالی در ناحیه جعل صورت نخواهد گرفت.^{۴۹}

تصویر دخالت این مبنا در محل بحث به این صورت است که در صورت پذیرش مبنای انحلال در جعل، از آنجا که در حالت تراحم مکلف قادر به امثال هر دو تکلیف نیست و قدرت شرط در جعل تکلیف توسط مولی است، تکلیف نسبت به او وجود نخواهد داشت، چرا که او عاجز است.^{۵۰} اما اگر این مبنای را نپذیریم، تکلیف برای همه مکلفین وجود خواهد داشت، و مکلفی که عاجز از امثال است باید در ناحیه دیگر مشکل را حل نماید.

عده ای یکی از ارکان بحث از ارجاع تراحم امثالی به تراحم ادله را، پذیرش این مبنا دانسته اند،^{۵۱} حال آنکه خود شهید صدر که این مبنا را به او منتسب نموده اند، در همان مطلب قائل به تفصیل در این مبنا شده و انحلال در ناحیه جعل را صرفاً در احکامی تصویر کرده است که به نحو عموم جعل شده اند، و در احکام جعل شده با اطلاق چنین انحلالی را در ناحیه جعل انکار نموده و آن را به مرحله فعلیت و مجعول نسبت داده است.^{۵۲} برخی از محققین مبنای تفصیل در انحلال را به آخوند خراسانی نیز نسبت داده اند.^{۵۳} از طرف دیگر خود شهید صدر در چند موضع دیگر به کلی انحلال در ناحیه جعل را به صورت مطلق انکار کرده است و انحلال را صرفاً در ناحیه مجعول و فعلیت تصویر کرده است.^{۵۴}

اما به نظر می رسد که این مبنا، نقشی در موضوع بحث مقاله ایفاء نکند، که توضیح این ادعا در بخش نهایی مقاله خواهد آمد.

۴۷ عراقی، نه‌ایة الأفكار، ۱۲۷/۴

۴۸ نائینی، اجود التقریرات، ۴۲۹/۱

۴۹ امام خمینی، الإجتهد والتقلید، ۱۲۱؛ فاضل لنکرانی، اصول فقه شیعه، ۴۰۸/۵

۵۰ ر.ک: شهرکاتی، المفید، ۴۹۰/۱

۵۱ چوبداری، فروتن، محمد پور، «تبیین نظام اندیشه اصولی شهید صدر در تعارض انگاری تراحم امثالی»، ص ۱۲۴.

۵۲ صدر، بحوث، ۱۲۵/۲؛ همو، دروس، ۱۱۴/۳

۵۳ طباطبائی قمی، آرننا فی أصول الفقه، ۲۰۷/۲

۵۴ صدر، بحوث، ۳۷۳/۴؛ همو، مباحث الأصول، ۳۰۹/۳

تفاوت های موجود میان تعارض و تراحم امتثالی

در بررسی کلمات اصولیان می توان به تفاوت های متعددی میان تعارض و تراحم رسید، محقق خوئی به پنج فرق تصریح کرده است،^{۵۵} اما به نظر می رسد که تفاوت های بیشتری را می توان در میان کلمات اصولیان در این باره یافت. اینک ما به بررسی و نقد این تفاوت ها می پردازیم.

۱- فرق اول:

اولین فرق که به نظر مهم ترین فرقی است که میان تعارض و تراحم گذارده شده است، این است که در باب تراحم در حقیقت دو حکم جعل شده داریم، اما در باب تعارض صرفاً یک حکم جعل شده داریم. محقق خوئی این تفاوت را به عنوان اولین فرق میان این دو عنوان ذکر کرده اند.^{۵۶} قبل از بررسی این تفاوت لازم است بگوییم که در تعارض لزوماً یک حکم جعل شده نیز نداریم، چرا که ممکن است هر دو دلیلی که تعارض میان آنها واقع شده است، کذب بوده و دربردارنده هیچ حکمی نباشند. بنابراین کلام ایشان از این ناحیه تام نبوده و دارای اشکال است.

اما در بررسی این تفاوت باید بگوییم که در باب تراحم نیز در حقیقت دو حکم مجعول نداریم، بلکه در مورد مزاحمت، صرفاً یک حکم وجود خواهد داشت. برای توضیح این مسئله باید بحث تعارض در عام و خاص من وجه را به خاطر بیاوریم، همانطور که بیان شد در آن بحث دو دلیل صرفاً در ماده اجتماع تعارض دارند و در سایر مصادیق هیچ گونه تنافی نه به صورت تناقض و نه به صورت تضاد میان آنها دیده نمی شود. در همان مثال مذکور، تعارض صرفاً در «عالم فاسق» محقق شده بود. بنابراین در حقیقت اطلاق افرادی دو دلیل است که باعث ایجاد تعارض گردیده است و از آنجا نیز که اطلاق اثباتی در دلیل کاشف از اطلاق ثبوتی است،^{۵۷} کشف می شود که در ناحیه جعل نیز حکم مطلق بوده است و به همین دلیل در تنافی عام و خاص من وجه، اصولیان قائل به تعارض مصطلح شده و تنافی را به مرحله جعل سرایت داده اند. از این رو اصولیان بیان داشته اند که در تعارض نهایتاً و در بهترین حالت یکی از دو دلیل متعارض صحیح بوده، بنابراین صرفاً یک حکم وجود خواهد داشت؛ یا اکرام عالم فاسق واجب می باشد و یا اکرام او حرام خواهد بود. حال به نظر می رسد که در محل بحث نیز در حقیقت نسبت به ماده اجتماع صرفاً یک حکم مجعول وجود دارد، به این بیان که تنافی در محل بحث نیز ناشی از اطلاق دو حکم نسبت به ماده اجتماع می باشد، یعنی به مقتضای اطلاق دلیل اول اقامه نماز در هر حالتی حتی هنگام وجوب ازاله نجاست از مسجد امری جایز است و اطلاق دلیل دوم بیان می کند که ازاله نجاست از مسجد واجب است حتی در حالتی که مکلف قصد اقامه نماز را داشته باشد، بنابراین در حقیقت تنافی بین بعضی از مصادیق دو دلیل وجود داشته و آن چیز که واضح است عدم وجود دو حکم می باشد. در این حالت میان فرقی میان مثال مذکور یا مثال انفاذ دو غریق وجود ندارد و در هر دو حالت، این مطلب قابل بیان است.

از این روست که برخی همچون آخوند خراسانی تصریح کرده اند که بین دو خطابی که برای تعارض به نحو عام و خاص من وجه ذکر کردیم، تعارضی وجود نداشته و در حقیقت این دو خطاب مرتبط به بحث اجتماع امر و نهی هستند،^{۵۸} ایشان در موضعی دیگر تصریح کرده اند که دخول مسئله در باب اجتماع فرع وجود مناط و مقتضی برای هر دو حکم می باشد، از این رو می توان نتیجه

۵۵ خوئی، مصباح الاصول، ۶۴/۲

۵۶ خوئی، مصباح الاصول، ۶۳/۲ (داوری)

۵۷ اسلامی، قواعد کلی استنباط، ۲۴۹/۲

۵۸ خراسانی، کفایة الاصول ۱۸۰/۱

گرفت که ایشان در این مثال نیز قائل به برقراری تزامم طبق قول به امتناع اجتماع امر و نهی و بعضی از حالات قول به جواز اجتماع امر و نهی گردیده اند. البته ممکن است که ادعا شود که تزاممی در کلمات آخوند خراسانی تصویر شده است، تزامم ملاکی بوده و تزامم امثالی نمی باشد، اما باید بیان شود که با فرض احراز دو مقتضی در هنگام جعل، و حکم به اقتضائی بودن تکلیف اهم در فرض عدم جمع در مقام امثال، در حقیقت تزامم در این حالت تزامم امثالی بر قرار است، هر چند که راه حل تزامم امثالی می تواند تقدیم طرفی باشد که دارای ملاک اهم است. به نظر این تقریب از ذیل کلمات برخی از محشین کلمات ایشان قابل استفاده است،^{۵۹} هر چند که تصریحی بدان نکرده اند. همچنین عده ای از معاصرین تصریح کرده اند که در کلمات آخوند خراسانی میان تزامم امثالی و ملاکی فرقی وجود ندارد، و ایشان این دو عنوان را حاکی از یک مطلب دانسته اند.^{۶۰}

همچنین محقق حائری نیز در این بحث تصریح کرده است، که اگر در موارد تعارض به نحو عام و خاص من وجه، ملاکین احراز شود، مسئله علاوه بر اینکه با توجه به ظاهر ادله داخل در باب تعارض است، داخل در باب تزامم نیز می باشد، ایشان با این بیان وجود این فرق میان تعارض و تزامم را انکار کرده اند.^{۶۱}

۲- فرق دوم

فرقی دیگر که میان تعارض و تزامم ذکر کرده اند این است که تزامم امری نسبی بوده چرا که ناشی از عدم قدرت مکلف است، بنابراین ممکن است فردی به جهت عجز میان دو دلیل تنافی دیده و دو دلیل به نسبت به او متزاحمین قلمداد شوند، اما نسبت به شخص دیگر که قدرت بیشتری دارد، تزاممی رخ ندهد. اما تعارض نسبی نبوده و مطلق است، چرا که منشأ تعارض استحاله اجتماع ضدین و اجتماع نقیضین بوده و به نسبت به همه افراد مساوی است.^{۶۲} مثلاً در تزاممی که بین انقاز دو غریق تصویر شد، اگر فرض شود که شخصی قدرت دارد که هر دو غریق را نجات دهد، در این حالت اساساً به نسبت به او تزاممی رخ نمی دهد، در حالی که نسبت به شخص عاجز از انقاز هر دو غریق تزامم رخ داده بود. اما حکم و جوب نماز جمعه با حکم حرمت آن همیشه و در همه حالت و به نسبت به همه افراد متعارض قلمداد خواهد شد.

اما باید بیان شود که این فرق نیز صحیح نمی باشد، زیرا چه در تزامم و چه در تعارض تنافی بین دو دلیل به جهت اطلاق ادله شکل گرفته است، بنابراین اگر فرض شود که مولی گفته است "بر شهرداران واجب است تمام علماء شهر خویش را اکرام کنند" و همچنین گفته است که "بر شهرداران واجب است هیچ فاسقی از اهالی شهر خویش را اکرام نکنند"، در این حالت اگر فرض شود در شهری هیچ عالم فاسقی وجود ندارد، این دو خطاب به نسبت شهردار این شهر در هیچ مصداقی تنافی و تعارضی نخواهند داشت، اما اگر فرض شود در شهر دیگر عالم فاسق وجود دارد، این دو خطاب نسبت به شهردار شهر دیگر متنافی و متعارض هستند. و همین رابطه در مثال انقاز غریق نیز قابل تصویر است، چنانچه توضیح آن در چند سطر بالاتر روشن گردید. بنابراین در حقیقت چه در تزامم و چه در تعارض تنافی ناشی از عدم امکان جمع بین اطلاق دو دلیل است، حال هر گاه این دو اطلاق قابل جمع بودند اساساً تعارضی در کار نخواهد بود چه در موارد تعارض مصطلح و چه در موارد تزامم مصطلح و هر گاه این دو اطلاق قابل جمع نبودند تعارض وجود خواهد داشت و بازهم فرقی بین تزامم و تعارض مصطلح وجود ندارد. البته این فرق که در تزامم اطلاق دلیل دو حکم نسبت به قدرت و عدم اشتغال به حکم دیگر لحاظ شده اند اما در تعارض اطلاق دو دلیل نسبت به ذات موضوع لحاظ شده اند و موجب

۵۹ اصفهانی، نهاية الدراية، ۵۷۷/۱

۶۰ شهیدی، تقریر درس اصول، ۱۳۹۶/۱۲/۰۵

۶۱ حائری، مبانی الأحكام فی أصول شرائع الإسلام، ۲۱۵/۳

۶۲ خوئی، مصباح الاصول، ۶۴/۲؛ سبحانی، رسالة فی البحث عن الترتب، ۱۶

ایجاد تنافی گردیده اند، مطلبی صحیح است اما در محل بحث در رد این فرق دخالتی ندارند، زیرا در هر صورت نسبی بودن به معنی تحقق تنافی در بعض حالات و عدم تحقق آن در حالت دیگر در هر دو مورد مشترک است. همچنین باید بیان شود که همه مثال هایی که برای تراحم در کلمات اعلام وجود داشته و ضابطه ای که برای تراحم بیان کرده اند بر آن منطبق است، نسبی نیستند بلکه در بعض موارد تراحم دائمی می باشد، مثلاً تراحم تصویر شده میان اقامه نماز و ازاله نجاست از مسجد، حداقل همیشه برای شخصی که نماز خود را در انتهای وقت آن می خواند و با نجاستی در مسجد مواجه می شود، وجود دارد.

۳- فرق سوم

فرق دیگری که میان تعارض و تراحم بیان شده است، عدم وجود تراحم در باب مستحبات است، به خلاف تعارض که در تحقق آن فرقی میان حکم الزامی و غیر الزامی وجود ندارد.^{۶۳} در توضیح این فرق باید بیان شود که چون در باب احکام غیر الزامی، مکلف مسئولیتی ندارد، از این رو تراحم به معنی عدم امکان جمع میان امثال معنی ندارد، زیرا الزامی به امثال وجود ندارد، تا عدم امکان جمع در امثال دارای مانع باشد. اما در باب تعارض چون دو خطاب دال بر استحباب یک شیء با خطاب دال بر عدم استحباب آن و یا با خطاب دال بر استحباب شیء دیگر همراه با علم اجمالی به عدم استحباب هر دو عمل، قابل جمع نیستند و منشأ عدم جمع به استحاله اجتماع نقیضین و ضدین بر می گردد، تعارض وجود خواهد داشت.^{۶۴}

در رد این فرق نیز ابتدا باید بیان شود که این فرق را بسیاری از اصولیان پذیرفته اند و تراحم را در مستحبات نیز تصویر نموده اند.^{۶۵} همچنین باید گفته شود که وجه جریان تراحم در مقام امثال، حرج مکلف از جمع میان دو حکم و وقوع او در عصیان، نیست، بلکه علت اصلی حصول تراحم اطلاق در خطاب مولی می باشد، از این رو برای حل مشکله تراحم میان دو خطاب با قید زدن خطاب مهم به عصیان یا عدم امثال خطاب اهم و یا تمیید هر دو خطاب به عصیان و عدم امثال یکدیگر، مشکله تراحم در ناحیه عمل مکلف را حل نموده اند. و واضح است که نفس همین بیان در رابطه با مستحبات نیز قابل فرض است، زیرا هنگامی که جمع امثال میان دو مستحب ممکن نباشد، در این حالت باید خطاب در یکی را مقید به عدم دیگری نمود، تا مشکله حل شود. زیرا منشأ اشکال صرف لزوم وقوع مکلف در عصیان در صورت عدم علاج نیست، تا گفته شود که در باب مستحبات چنین نکته ای وجود ندارد.^{۶۶}

۴- فرق چهارم

دیگر تفاوتی که در کلمات محقق خوئی در فرق بین تراحم و تعارض بیان گردیده است، امکان تقدیم مفاد روایات بر مفاد آیات قرآنی در تراحم و عدم امکان تحقق چنین مسأله ای در باب تعارض می باشد.^{۶۷} در توضیح این فرق باید بیان شود که تقدیم مفاد روایات بر آیات در باب تعارض مساوی با تکذیب آیات قرآنی باشد و چنین مسأله ای ممکن نیست، اما تقدیم مفاد روایی در باب

۶۳ خوئی، مصباح الأصول، ۶۴/۲

۶۴ مکارم، أموار الأصول، ۴۴۶/۳

۶۵ صدر، بحوث، ۱۶۰/۷/شاهرودی، أضواء و آراء، ۴۳۲/۲

۶۶ صدر، بحوث، ۱۶۰/۷

۶۷ خوئی، مصباح الأصول، ۶۴/۲

تزام بر مفاد قرآنی، موجب تکذیب قرآن نخواهد شد، بلکه صرفاً موجب عدم فعلیت حکم مستفاد از آیات قرآنی خواهد شد، که مانعی در آن وجود نخواهد داشت، زیرا حکم شرعی نسبت به تحقق یا عدم تحقق موضوعش بیانی ندارد.^{۶۸}

به نظر این فرق نیز صحیح نیست، زیرا ابتدا باید بیان شود که عدم امکان تقدیم مفاد روایی بر مفاد آیات، صرفاً در باب تعارض به نحو تباین قابل تصویر است، چرا که در اساساً تخصیص قرآن کریم به خبر واحد که مورد پذیرش مشهور اصولیان نیز می باشد، در حقیقت تقدیم مفاد روایی بر آیات قرآن در فضای عدم امکان جمع بین دو جعل به نحوی غیر تباین می باشد. بنابراین تقدیم مفاد روایی بر مفاد قرآنی در باب تعارض های غیر تباین تصویر داشته و بلکه اتفاق نیز افتاده است. اساساً خود محقق خوئی نیز بیان داشته اند که تقدیم مفاد روایی بر مفاد قرآنی در فرض تعارض به نحو تباین ممکن نبوده، چرا که موجب تکذیب قرآن کریم خواهد شد.^{۶۹} اما باید بیان شود که در اینگونه موارد اساساً تعارض وجود ندارد، بلکه چون قرآن قطعی الصدور است، از اساس طرف تعارض با روایت قرار نمی گیرد، بلکه مفاد آیات قرآنی در اینگونه موارد بدون تردید مقدم هستند، چرا که تعارض میان دلیل قطعی الصدور با دلیل غیر قطعی الصدور معنی ندارد.^{۷۰} همچنین بسیاری از اصولیان روایات دال بر ترجیح اخبار متعارض به موافقت به کتاب را، از روایات بیانگر مرجحات خارج دانسته، و این روایات را حمل بر ادله مشخص کننده حجت از لا حجت، نموده اند.^{۷۱} در رابطه با سایر انحاء تعارض نیز باید بیان شود که در تعارض به نحو عام و خاص مطلق که به نظر مشهور امکان تقدیم مفاد روایی بر مفاد قرآنی وجود دارد، و در مورد تعارض به نحو عام و خاص من وجه، یا مسئله به تعارض به نحو تباین محلق بوده^{۷۲} و یا به نظر برخی از اصولیان، در بعضی حالات ماده اجتماع حکما ملحق به عامی می شود که نسبت به دیگر از افراد کمتری برخوردار است، زیرا که آن عام در مورد اجتماع اظهر تلقی می شود.^{۷۳} بنابراین عدم تقدیم مفاد روایی بر قرآنی در باب تعارض مطلبی مسلم و ثابت در همه شقوق نیست. بلکه نکته عدم تقدیم آن، تکذیب قرآن کریم است، بنابراین هر جایی که این تکذیب پدید آمد، مفاد روایی بر مفاد قرآنی مقدم نخواهد شد، اما در غیر این موارد تقدیم بلا مانع است. در مورد التزام نیز بحث از این قرار است، چرا که علت امکان تقدیم مفاد روایی بر مفاد قرآنی در مورد التزام عدم لزوم تکذیب قرآن کریم می باشد. از این رو اگر فرض شود که همیشه و در همه حالات در مورد التزام در مسئله ای خاص، حکم مستفاد از روایات به نسبت به حکم مستفاد از آیات اهم باشد، در این حالت بازهم نمی توان قائل به تقدیم حکم مستفاد از روایات شد، زیرا غیر راجح بودن حکم قرآنی در همه موارد موجب لغویت جعل حکم قرآنی شده و باعث تکذیب ظهور قرآن در بیان مراد جدی خداوند متعال خواهد بود. بنابراین روشن شد که نکته اساسی در مقام لزوم یا عدم لزوم تکذیب آیات قرآنی بوده و در این زمینه میان تعارض و التزام فرقی وجود ندارد.

۵- فرق پنجم

فرق دیگری که میان تعارض و التزام در کلمات محقق نائینی بیان شده است، دخالت علم و جهل مکلف در باب التزام و عدم دخالت آن در باب تعارض می باشد.^{۷۴} در توضیح این فرق باید بیان شود که از آنجا اصولیان تعارض را به تنافی در عالم جعل تفسیر کرده اند، از این رو چون در عالم جعل احکام، علم و جهل مکلف دخالتی ندارد؛ چه مکلف عالم باشد و چه جاهل، تعارض وجود

۶۸. ر.ک: روحانی، منتقى الأصول، ۳۳/۳

۶۹. خوئی، مصباح، ۵۷/۲

۷۰. صدر، دروس فی علم الأصول، ۱۶۰/۱

۷۱. تبریزی، دروس فی مسائل علم الأصول، ۱۴۰/۶

۷۲. سبحانی، إرشاد العقول، ۳۵۲/۴

۷۳. ر.ک: سبحانی، إرشاد العقول، ۴۱۰/۴

۷۴. نائینی، فوائد الاصول، ۴۳۰/۲

خواهد داشت. بنابراین اگر مثلاً دو خطاب "واجب است نماز ظهر بخوانی" با خطاب "واجب است نماز جمعه بخوانی" به واسطه علم اجمالی یا اجماع بر عدم وجوب بیش از یک نماز در ظهر روز جمعه، متعارض قلمداد شوند. در این حالت، اگر مکلفی نماز ظهر بخواند و بعداً بفهمد که نمازی که واجب بوده است، نماز جمعه می باشد، در این حالت او تکلیف خود را امثال نکرده است، زیرا نماز ظهر اساساً مجعول شارع نبوده است. اما در باب تراحم مسئله اینچنین نیست، در همین مثال اگر فرض شود که عدم امکان جمع میان این دو نماز به جهت تنافی در ناحیه جعل نیست، بلکه به جهت عدم امکان جمع این دو نماز توسط مکلف می باشد، در این حالت اگر مکلف نماز ظهر بخواند و بعداً بفهمد که نماز جمعه اهم بوده است، باز هم ممثل قلمداد می شود.

در بررسی این فرق باید بیان شود که پذیرش این فرق، در رهن قبول مبنای ترتب یا کلماتی از آن قبیل است. یعنی تصحیح نماز ظهر مکلف صرفاً در صورتی امکان دارد که ما قائل به امکان ترتب بوده و در فرض عصیان امر اهم، امر مهم را فعلی بدانیم،^{۷۵} یا حداقل در فرض انکار نظریه ترتب، باید با ادعا وجود ملاک در امر مهم، در مثال مذکور نماز را تصحیح نماییم.^{۷۶} بنابراین علم یا جهل مکلف نقشی در فرق گذاری میان تعارض و تراحم ایفاء نکرده اند، بلکه نقش اساسی توسط مسئله ترتب یا تصویر وجود ملاک در محل بحث ایفاء می شود. از این رو حتی با تصویر تعارض بین دو خطاب، اما با تصویر ملاک در محل بحث مثل اثبات وجود ملاک در محل تعارض با عام فوقانی، در مثال مذکور قائل به صحت نماز شد.

در پایان تذکر به این نکته ضروری است که اگر گفته شود که فرق های سوم، چهارم و پنجمی که میان تعارض و تراحم مطرح شد، جوهری نبوده و بر طبق برخی مبانی صحیح هستند، بنابراین رد آن در ارجاع تراحم به تعارض کارآمد نخواهد بود، در پاسخ بیان می شود: همین که تفاوت های میان دو عنوان کاسته شود، در ذهن مخاطب برای پذیرش ارجاع تراحم به تعارض مؤثر است، چرا که پذیرش ارجاع دو عنوان به یکدیگر با ادعا وجود دو فرق میان آنها آسان تر از پذیرش ارجاع در فرض وجود پنج فرق است. همچنین این سه فرق در حقیقت با فرض وجود تنافی در جعل در تعارض و عدم آن در تراحم بیان شده اند، بنابراین با مردود دانستن این سه مورد، در حقیقت این ادعا که تنافی در تعارض در ناحیه جعل بوده و در تراحم اینگونه نیست، مردود دانسته شده است و همین مطلب به سان مقدمه ای در ادعای این نوشتار مؤثر خواهد بود.

بررسی امکان ارجاع تراحم امثالی به تعارض

به نظر می رسد که تنافی در بحث تراحم مصطلح نیز ناشی از مرحله جعل احکام باشد، البته تنافی به مرحله امثال نیز سرایت خواهد کرد، همانطور که در تعارض مصطلح نیز تنافی ابتدا در مرحله جعل بوده و به مرحله امثال سرایت می نماید.^{۷۷} اساساً برخی از اصولیان تعارض مصطلح در میان دو اماره را به تراحم این دو اماره در شمول دلیل حجیت اماره نسبت به آنها برگردانده و تعارض را اینگونه تعریف نموده اند.^{۷۸} میرزا هاشم آملی از شاگردان محقق نائینی نیز، جعل دو خطاب در حالت تراحم را غیر ممکن دانسته است و از این رو با نظریه مشهور اصولیان در فرق میان تعارض و تراحم مخالفت نموده، گرچه او در کلمات خود سعی در ارجاع تراحم امثالی به تراحم ملاکی دارد، و تراحم را به تعارض ارجاع نداده است.^{۷۹}

۷۵ ر.ک: خراسانی، کفایة الأصول، ۱۳۶

۷۶ خراسانی، کفایة الأصول، ۱۳۷

۷۷ سبحانی، ارشاد العقول، ۲/۳۷

۷۸ ابروایی، الأصول فی علم الأصول، ۲/۴۲۹

۷۹ آملی، تحریر الأصول، ۳۸۹

برای توضیح این ادعا از یک مثال بهره می‌گیریم، مثلاً فرض کنیم که دو خطاب وجود دارد، یکی مبتنی بر وجوب انقاز غریق و دیگر مبتنی بر حرمت تصرف در دار غصبی، این دو خطاب به خودی خود در بسیاری موارد هیچ گونه تعارض، تزاخم و بلکه هیچ گونه ارتباطی به یکدیگر ندارند. اما اگر در موضعی خاص نجات یک غریق متوقف بر تصرف در دار غصبی باشد، در این حالت است که این دو خطاب متنافی قلمداد می‌شوند؛ چرا که به موجب اطلاق خطاب اول نجات دادن هر غرقیتی در هر شرایطی واجب است و به مقتضای اطلاق خطاب دوم تصرف در دار غصبی در هر شرایطی اشکال دارد، به بیان دیگر حرمت تصرف در دار غصبی در هر شرایطی، حتی حالت توقف نجات غریق بر تصرف در دار غصبی به مقتضای اطلاق خطاب دال بر آن، ثابت می‌باشد و وجوب انقاز غریق در هر شرایطی، حتی حالتی که انقاز متوقف بر تصرف در دار غصبی است، نیز ثابت می‌باشد. بنابراین آن چیز که باعث ایجاد تنافی در محل بحث شده است، وجود اطلاق در ناحیه هر دو دلیل است. شاهد بر تأیید این ادعا نیز همان بحث مشهور ترتب است؛ چرا که بسیاری از اصولیان قائل به امکان ترتب در متزاحمین در بحث ضد، شده‌اند.^{۸۰} و حتی برخی با اینکه در عبارات شیخ انصاری تصریح به پذیرش یا عدم پذیرش این مبنا وجود ندارد، در صدد انتساب این مبنا به نیز بر آمده‌اند.^{۸۱} به مقتضای ترتب، خطاب متضمن حکم مهم مقید می‌شود به عدم امتثال و یا عصیان حکم اهم، و در صورت تساوی ملاکی دو خطاب، هر دو مقید می‌شوند به عدم امتثال و یا عصیان دیگری.^{۸۲} و واضح است که تقیید خطاب و اخذ قدرت در امتثال در خطاب، مرتبط به عالم جعل می‌باشد و نه عالم امتثال. بنابراین این مطلب به وضوح روشن می‌نماید که تنافی در دو حکم متزاحم در ناحیه جعل حکم می‌باشد، چرا که راهکار ارائه شده برای حل مسأله، مشکل را در آن ناحیه حل می‌نماید.^{۸۳}

همچنین می‌شود ادعا کرد، که فارق از اینکه انبعاث و انزجار مکلف در مفهوم حکم لحاظ شده است یا لازمه ایست که بر آن مترتب است، در هر صورت هدف نهایی از جعل حکم انبعاث و انزجار مکلف می‌باشد. بنابراین وقتی که مکلف امکان جمع میان امتثال دو حکم را نداشته باشد، در این حالت جعل دو حکم برای شارع نسبت به او ممکن نخواهد بود، چرا که جعل چنین حکمی لغو بوده و از حکیم صادر نمی‌شود، بنابراین در متزاحمین نیز ما دو حکم نخواهیم داشت، بلکه یک حکم وجود خواهد داشت که همان باعث انبعاث یا انزجار مکلف خواهد بود.

لازم به ذکر است که به نظر مبنای انحلال حکم در ناحیه جعل یا انحلال آن در ناحیه مجعول و فعلیت نیز نمی‌تواند نقشی در محل بحث داشته باشد، زیرا از طرفی کسانی که به این بحث اشاره ای داشته‌اند مانند آیت الله روحانی و شهید صدر، این نکته را در مقدمات این بحث مطرح نکرده‌اند و به وضوح عدم ارتباط این مبنا با نتیجه حاصله در این بحث از کلمات ایشان قابل استفاده است.^{۸۴} هر چند که در برخی کلمات، این مبنا در این نظریه مهم شمرده شده است.^{۸۵} از طرف دیگر باید گفته شود که چه انحلال در ناحیه جعل باشد و چه در ناحیه مجعول، در هر صورت حکم با تحقق موضوع آن متعدد خواهد شد و حقیقت حکم که انبعاث و یا انزجار مکلف در مورد متعلق آن است، در هر دو حالت نسبت به موضوعات متعدد خارجی شکل خواهد گرفت، بنابراین پس از شکل این انبعاث و انزجار و وجود تنافی در عالم خارج در عدم امکان جمع میان این دو تکلیف، این سؤال مطرح می‌شود که علت این تنافی چیست؟ پاسخ در این حالت نیز مشخص است و علت همان اطلاق جعل مولی است، چرا که این اطلاق جعل یا خود، باعث تکرر گردیده است و یا اینکه به موجب اطلاق موضوعش، با تحقق موضوع آن، حکم در ناحیه فعلیت متکثر شده است و باعث

۸۰. بروجردی، الحاشیه علی کفایة الأصول؛ ۳۱۰/۱

۸۱. ر.ک: میلانی، تحقیق الأصول، ۱۹۸/۳

۸۲. صدر، بحوث، ۳۳۳/۲؛ یزدی، التعارض، ۴۶

۸۳. روحانی، منتقى الأصول، ۳۸/۳

۸۴. ر.ک: روحانی، منتقى الأصول، ۸۳/۳؛ صدر، بحوث، ۲۸/۸.

۸۵. چوبداری، فروتن، محمد پور، «تبیین نظام اندیشه اصولی شهید صدر در تعارض انگاری تزاخم امتثالی»، ص ۱۳۹.

تنافی گردیده است، از این رو در این حالت نیز راه حل صرفاً تقیید جعل است، بنابراین روشن می شود که در این حالت نیز تنافی در مرحله جعل بوده است.

از این رو فرق نهادن بین تعارض و تراحم با قول به اینکه در یکی، تنافی در عالم جعل است و در دیگری تنافی در عالم امثال، صحیح نمی باشد. بلکه در هر دو حالت تنافی صرفاً در عالم جعل وجود داشته و همین تنافی در مرحله جعل به مرحله امثال نیز سرایت کرده و باعث عدم امکان جمع در امثال شده است. البته توجه به این نکته ضروری است که در تراحم، تنافی در عالم جعل همانطور که می تواند مستند به عدم قدرت مکلف بر امثال باشد، همانطور می تواند مستند به دلیل دیگری که دلالت بر عدم امکان جمع میان آن امثال دارد بوده^{۸۶} و یا مستند به اطلاق بدوی خطاب مولی در مقام جعل باشد، و الا اگر تمامی خطاب هایی که از مولی صادر شده اند، مقید به عدم اشتغال به اهم یا عصیان اهم و مانند این قیود که بحث و بیان فرق دقیق موجود در میان آنها، محتاج به نوشتار مستقلی است، در این حالت اساساً نه در عالم جعل و نه در عالم امثال تنافی رخ نخواهد داد.^{۸۷} همچنین در تعارض به نحو عام و خاص من وجه نیز در حقیقت تعارض ناشی از اطلاق اثباتی خطاب مولی می باشد، و حال اینکه در عالم ثبوت قطعاً یکی از دو دلیل عام یا مطلق دارای استیعاب نبوده و شامل محل اجتماع نخواهد بود. بنابراین فرقی که بتواند به منزله فارق عمل کرده و این دو بحث یعنی بحث تراحم و تعارض، خصوصاً تعارض به نحو عام و خاص من وجه را از یکدیگر جدا نماید، وجود ندارد. آیت الله حکیم در کلمات خود اشاره ای به این نکته و وجود تفاوت میان تراحم و تعارض به نحو عام و خاص من وجه داشته اند، و تا حدودی به شباهت این دو مطلب تمایل داشته اند، هر چند در نهایت با بیان احراز ملاک در تراحم و عدم آن در تعارض، قائل به تفاوت این دو بحث شده اند.^{۸۸} اما در هر صورت صرف اینکه در تعارض تنافی ناشی از استحاله اجتماع ضدین و نقیضین است و در تراحم تنافی ناشی از عدم قدرت مکلف، مشکلی را حل نمی کند، زیرا در هر صورت تنافی موجود در عالم جعل حکم تصویر گردیده است. مضافاً به اینکه در موارد تعارض نیز مشکل می تواند ناشی از عدم قدرت مکلف بر جمع امثال میان دو حکم باشد مانند جایی که یک دلیل دال بر وجوب توقف در عرفات در روز عرفه برای افراد مستطیع است و دلیل دیگر فرضاً دال بر استحباب بودن در کربلا در روز عرفه برای افراد مستطیع باشد، در این حالت نسبت به افراد مستطیع هر دو دلیل مطالبه داشته و علت تعارض میان دو خطاب می تواند ناشی از عدم امکان جمع مکلف میان هر دو امثال باشد، و الا این دو خطاب به نفسه تنافی نخواهند داشت. البته اگر بیان شود که احکام خمسسه تکلیفی متضاد بوده و در این مثال نیز تنافی به جهت استحاله اجتماع ضدین بر موضوع واحد که یک مکلف باشد، می باشد. در این صورت گفته می شود در موارد تراحم نیز بحث از همین قرار است، زیرا جعل حکم حرمت تصرف در دار غصبی برای یک مکلف با جعل حکم وجوب انقادی که متوقف بر تصرف در همان دار غصبی است برای همان مکلف موجب طلب ضدین از اوست، بنابراین تنافی در تراحم مصطلح را نیز می توان ناشی از استحاله اجتماع ضدین دانست.

نتیجه گیری:

به نظر چه در موارد تراحم مصطلح و چه در موارد تعارض، تنافی حاصل از مشکل در ناحیه جعل است، بنابراین است که در هر دو مقام، برای حل مشکل در ناحیه امثال با طرقی، مشکل در ناحیه جعل حل گردیده است. از این رو فرق گذاری بین تراحم و تعارض با قول به تنافی در مقام امثال و عدم تنافی در مقام جعل در تراحم و بالعکس آن در تعارض صحیح نمی باشد. و منشأ و نکته اساسی که باعث ایجاد تنافی گردیده است، عدم امکان جمع بین دو دلیل در مقام جعل در بعضی از حالات می باشد. همچنین به نظر پذیرش یا رد مبنای انحلال حکم در ناحیه جعل، دخلی در نتیجه گرفته شده در مقام ندارد. همچنین تمامی فرق هایی که میان

۸۶ حکیم، الأصول العامة فی الفقه المقارن، ۳۵۰

۸۷ ر.ک: صدر، بحوث، ۲۶/۸

۸۸ حکیم، المحکم فی أصول الفقه، ۲۶/۶

تزام و تعارض گذاشته شده است، فرق هایی مبتنی بر مسلم انگاری این تفاوت در میان تعارض و تزام می باشد، بنابراین علاوه بر مطالبی که در هر فرق بدان پرداخته شد، رد اصل ادعا وجود فرق بین تعارض و تزام نیز می تواند به نوعی مبطل وجود فرق بین آنها باشد.

منابع:

۱. اسلامی، رضا. قواعد کلی استنباط. قم: بوستان کتاب. چاپ پنجم، ۱۳۸۷ ه.ش.
۲. اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية في شرح الكفاية. قم: سيد الشهداء. چاپ اول، ۱۳۷۴ ه.ق.
۳. أنصاری، مرتضی بن محمد امین. فرائد الأصول. قم: مؤسسة النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين بقم. چاپ پنجم، ۱۴۱۶ ه.ق.
۴. أنصاری، مرتضی بن محمد امین. مطارح الأنظار. قم: مجمع الفكر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه.ش.
۵. ایراوانی، علی. الاصول فی علم الاصول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. چاپ اول، ۱۴۲۲ ه.ق.
۶. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. کفاية الأصول. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام. چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
۷. آملی، میرزا هاشم. تحرير الأصول. قم: مكتبة الداوری. چاپ اول، ۱۳۸۶ ه.ق.
۸. بجنوردی، حسن. منتهی الأصول. تهران: مؤسسة العروج. چاپ اول، ۱۳۸۰ ه.ش.
۹. تقریرات درس خارج اصول، محمد تقی شهیدی، سال ۱۳۹۶؛ <https://yun.ir/jpf>
۱۰. جوهری، ابو نصر. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية. بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۱. چوبداری، میلاد، علی فروتن، محمد محمد پور. «تبیین نظام اندیشه اصولی شهید صدر در تعارض انگاری تزام امثالی»، پژوهش های اصولی. دوره ۹، ش ۳۱، پائیز ۱۴۰۱، ص ۱۲۵ تا ۱۳۸.
۱۲. حائری یزدی، عبداللکریم. درر الفوائد. قم: مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ ششم، ۱۴۱۸ ه.ق.
۱۳. حائری، مرتضی. مبانی الأحكام فی أصول شرائع الإسلام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۲۴ ه.ق.
۱۴. حسینی میلانی، علی. تحقیق الأصول. قم: الحقائق. دوم، ۱۴۲۸ ه.ق.
۱۵. حکیم، محمد تقی بن محمد سعید. الاصول العامة فی الفقه المقارن. قم: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام. چاپ دوم، ۱۴۱۸ ه.ق.
۱۶. خمینی، مصطفی. تقریرات فی علم الأصول. قم: موسسه تنظیم نشر و آثار امام (ره). چاپ اول، ۱۴۱۸ ه.ق.

١٧. خوئی، ابوالقاسم . الهدایة فی الأصول. قم: مؤسسة صاحب الأمر (عج). چاپ اول، ١٤١٧هـ.ق.
١٨. خوئی، ابوالقاسم. دراسات فی علم الأصول. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بیت عليهم السلام. چاپ اول، ١٤١٩هـ.ق.
١٩. خوئی، ابوالقاسم. مصباح الأصول. بیروت: مكتبة الداوری. چاپ اول، ١٤٢٢هـ.ق.
٢٠. روحانی، محمد صادق. زبدة الأصول. تهران: حدیث دل. چاپ دوم، ١٣٨٢ هـ.ش.
٢١. روحانی، محمد. منتقى الأصول. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی. چاپ اول، ١٤١٣هـ.ق.
٢٢. سبحانی تبریزی، جعفر. إرشاد العقول إلى مباحث الأصول. قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام. چاپ اول، ١٤٢٤هـ.ق.
٢٣. سبحانی تبریزی، جعفر. المحصول فی علم الأصول. قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام. چاپ اول، ١٤١٤هـ.ق.
٢٤. سبحانی تبریزی، جعفر. المحصول فی علم الأصول. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام. چاپ اول، ١٤١٤هـ.ق.
٢٥. سبحانی تبریزی، جعفر. الوسيط فی أصول الفقه. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ چهارم، ١٣٨٨ هـ.ش.
٢٦. سبحانی تبریزی، جعفر. رسالة فی البحث عن الترتب. بیروت: دار الصفوة، چاپ دوم، ١٤١٧هـ.ق.
٢٧. صدر، محمد باقر. بحوث فی علم الأصول. بیروت: دار الإسلامیة. چاپ اول، ١٤١٧هـ.ق.
٢٨. صدر، محمد باقر. بحوث فی علم الأصول. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامي على مذهب اهل بیت عليهم السلام. چاپ سوم، ١٤١٧هـ.ق.
٢٩. صدر، محمد باقر. دروس فی علم الأصول. قم: دار الهدی. چاپ اول: ١٤٢٢هـ.ق.
٣٠. صدر، محمد باقر. مباحث الاصول. قم: مكتبة الإعلام الإسلامی. چاپ اول، ١٤٠٨هـ.ق.
٣١. طباطبائی حکیم، محمد سعید. المحکم فی أصول الفقه. قم: مؤسسة المنار. چاپ اول، ١٤١٤هـ.ق.
٣٢. عراقی، ضیاء الدین. نهاية الأفكار. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ سوم، ١٤١٧هـ.ق.
٣٣. علم الهدی، محمد صادق. «بررسی تاریخی سیر حجیت خبر واحد در اصول فقه شیعه». پژوهش های اصولی، دوره ٥، ش ١٧، پاییز ١٣٩٣، ص ١٢٠ تا ١٣٨.
٣٤. فاضل موحدی لنکرانی، محمد. أصول فقه شیعه. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام. چاپ اول، ١٣٨١ هـ.ش.
٣٥. فراهیدی، خلیل بن احمد. العین. قم: مؤسسة دار الهجرة، چاپ اول، ١٤٠٩ هـ.ق.
٣٦. فیاض حسین عاملی؛ حسن محمد. شرح الحلقة الثالثة. بیروت: شركة المصطفى لإحياء التراث. چاپ اول، ١٤٢٨هـ.ق.

٣٧. مظفر، محمد رضا. أصول الفقه. قم: انتشارات اسلامى. چاپ پنجم، ١٤٣٠ هـ.ق.
٣٨. مكارم شيرازى، ناصر. انوار الأصول. قم: مدرسة الإمام على بن أبى طالب. چاپ دوم، ١٤٢٨ هـ.ق.
٣٩. نائينى، محمد حسين. فوائد الأصول. قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم. چاپ اول، ١٣٧٦ هـ.ش.
٤٠. نائينى، محمد حسين. أجود التقريرات. قم: مطبعة العرفان. چاپ اول، ١٣٥٢ هـ.ش.
٤١. هاشمى شاهرودى، محمود. أضواء وآراء تعليقة على كتابنا بحوث فى علم الأصول. قم: مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامى. چاپ اول، ١٤٣١ هـ.ق.
٤٢. يزدي، محمد كاظم بن عبد العظيم. التعارض. قم: مؤسسه انتشارات مدين. چاپ اول، ١٤٢٦ هـ.ق.
٤٣. حسيني ميلانى، على. تحقيق الأصول. قم: الحقائق. چاپ دوم، ١٤٢٨ هـ.ق.
٤٤. بروجردى، حسين. الحاشية على كفاية الأصول. قم: انصاريان. چاپ اول، ١٤١٢ هـ.ق.
٤٥. شاهرودى، محمود. نتايج الأفكار فى الأصول. قم: آل مرتضى عليهم السلام، چاپ اول، ١٣٨٥ هـ.ش.
٤٦. سبزوارى، ملا هادى. شرح منظومه. تهران: نشر ناب. چاپ اول، ١٣٧١ هـ.ش.
٤٧. حائرى اصفهانى، محمد حسين بن عبد الرحيم. الفصول الغروية فى الأصول الفقهية. قم: دار إحياء العلوم الإسلامية. چاپ اول، ١٤٠٤ هـ.ق.
٤٨. ميرزاى قمى، ابوالقاسم بن محمد الحسن. القوانين المحكمة فى الأصول. قم: إحياء الكتب الإسلامية. چاپ اول، ١٤٣٠ هـ.ق.
٤٩. شهركانى، ابراهيم اسماعيل. المفيد فى شرح أصول الفقه. قم: ذوى القربى. چاپ اول، ١٤٣٠ هـ.ق.
٥٠. تبريزى، ميرزا جواد. دروس فى مسائل علم الأصول. قم: دار الصديقة الشهيدة سلام الله عليها. چاپ دوم، ١٣٨٧ هـ.ش.